



تاریخ شفاهی مطبوعات ایران (گفتگو با محمدعلی سفری)

(بخارا ، شماره ۲۳ ، ۱۳۸۱)



<http://www.bukharamagazine.com/23/index.html>

شماره ۲۳ بخارا

- سید مصطفی محقق داماد
- خطاپذیری در اجتهاد
- عزت الله فولادوند
- حقیقت در تاریخ
- محمدعلی همایون کاتوزیان
- جدلیهای سعدی
- محمدحسن سمسار
- عکسهای سوربوگین
- ایرج افشار
- تازه ها و پاره های ایرانشناسی
- عبدالحسین آذرنگ
- خانلری از رجال ادبی ایران
- بهاءالدین خرمشاهی
- ناموس چند ساله اجداد نیکنام
- انور خامه ای
- کارنامه یکساله
- علی بهزادی
- یادداشت‌های پراکنده
- هاشم رجب زاده
- شاهدخت ساسانی در ژاپن
- سید فرید قاسمی
- گفتگو با محمدعلی سفری
- خسرو شاهانی
- اختلاس و سرقت ادبی
- عمران صلاحی
- تداعی معانی
- گفتگو با توفیق سبحانی
- گفتگو با خسرو ناقد
- گفتگو با مرتضی احمدی

فلسفه

ایرانشناسی

یادداشت‌های پراکنده

طنز

گونه‌گون

نشر و فرهنگ

تاریخ شفاهی مطبوعات ایران

روزنامه‌چه مطبوعات

گفتگو

نقد و بررسی کتاب

میراث فرهنگی

یاد و یادبود

نقد و بررسی کتاب فرزانه

سید فرید قاسمی و علی دهباشی
با همکاری طویی ساطعی

مطبوعاتیان تاریخسازان مطبوعاتند و دانسته‌هایشان از روی صحنه و پشت صحنه روزنامه‌ها و مجله‌ها، خواندنی، ماندنی و از اهمیت بسیاری برخوردار است.

برای وقوف به زوایای پنهان و نیمه پنهان تاریخ مطبوعات افزون بر منابع مختلف، باید به سراغ دست اندرکاران روزنامه‌ها و مجله‌ها رفت و برای ثبت آنچه که در سینه دارند، با آنان به گفت و گو نشست و یادداشت‌هایشان را مکتوب کرد.

بخارا بر همین بنیاد تصمیم دارد در هر شماره با یکی از مطبوعاتیان به گفت و گو بنشیند و گامی در جهت انتشار تاریخ شفاهی مطبوعات ایران بردارد.

بدیهی است که این صفحات به فرد و یا جریان خاصی بسته و پیوسته نیست و در اختیار همه کسانی است که سالهایی از عمر عزیز خود را در مطبوعات ایران گذرانده‌اند. هر فردی که تصور می‌کند حرفی برای گفتن دارد کافی است نام و نشانی خود را برای ما بفرستد.

۱. گفت و گو با غلامحسین صالحیار. / بخارا، ش ۱۸، خرداد و تیر ۱۳۸۰، صص ۲۲۳ - ۲۱۷.
۲. گفت و گو با سیف‌الله وحیدنیا. / بخارا، ش ۱۹، مرداد و شهریور ۱۳۸۰، صص ۲۳۸ - ۲۲۱.
۳. گفت و گو با نعمت‌الله جهانباتویی. / بخارا، ش ۲۰، مهر و آبان ۱۳۸۰، صص ۱۹۹ - ۱۷۸.
۴. گفت و گو با ایرج افشار. / بخارا، ش ۲۱ و ۲۲، آذر تا اسفند ۱۳۸۰، صص ۲۱۶ - ۱۸۶.
۵. گفت و گو با محمدعلی سفری. / بخارا، ش ۲۳، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۱، صص - .
۶. گفت و گو با علی بهزادی. / بخارا، ش ۲۴، خرداد و تیر ۱۳۸۱، صص - .
۷. گفت و گو با مسعود برزین. / بخارا، ش ۲۵، مرداد و شهریور ۱۳۸۱، صص - .
۸. گفت و گو با خسرو شاهانی. / بخارا، ش ۲۶، مهر و آبان ۱۳۸۱، صص - .
۹. گفت و گو با امیر هوشنگ عسکری. / بخارا، ش ۲۷، آذر و دی ۱۳۸۱، صص - .
۱۰. گفت و گو با... / بخارا، ش ۲۸، بهمن و اسفند ۱۳۸۱، صص - .



- آقای سفری طبق روال گفت‌وگوهای این چینی ابتدا از سال تولد و تحصیلاتان بگوید.

محمدعلی سفری هستم. در سال ۱۳۰۳ در لواسان به دنیا آمدم. پس از تحصیلات ابتدایی و متوسطه به دانشگاه رفتم و در رشته حقوق تحصیل کردم. لیسانس و فوق لیسانس حقوق را از دانشگاه ملی گرفتم. بعد در مقطع دکترا قبول شدم، مدتی هم وقت خود را در این مقطع گذراندم، اما به عللی نیمه کاره تحصیل را رها کردم.

- روزنامه‌نگاری را از چه تاریخی شروع کردید.

از شهریور ۱۳۲۰ جسته و گریخته با مطبوعات همکاری داشتیم. اما اولین تجربه رسمی و عملی من با روزنامه برق شروع شد.

- برق دکتر غلامحسین مصاحب؟

بله.

- در آن روزنامه چه می‌کردید؟

همه کاره بودم. خبرنگار، مدیر داخلی، مصحح، موزع و حتی گاهی سردبیر.

- چقدر حقوق می‌گرفتید.

۳۰ تومان.

- از کار با دکتر غلامحسین مصاحب بیشتر بگویید. چون جامعه او را به عنوان دانشنامه‌نگار می‌شناسد و به این بخش از زندگی دکتر مصاحب کمتر اشاره شده، حتی خودش تمایلی نداشت درباره روزگار روزنامه‌نگاری سیاسی خود چیزی بگوید یا بنویسد.

دکتر مصاحب در آن دوره سیاسی‌نویس بود و در کار روزنامه‌نگاری هم مثل سایر کارهایش بسیار جدی بود و با دولت وقت که رئیس‌الوزرایش سهیلی بود به شدت مخالفت می‌کرد تا آنجا که به یاد دارم برق حدود صد شماره دوام آورد.

- آخرین شماره موجود این روزنامه در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران شماره است.

شاید آخرین شماره آن باشد.

- در روزنامه برق به مدیریت دکتر غلامحسین مصاحب چند نفر کار می‌کردند؟

دکتر مصاحب روزنامه را خانوادگی اداره می‌کرد. خودش، دکتر محمود مصاحب و خانمها شمس الملوک و اشرف الملوک مصاحب نیز همکاری کردند. تنها عضو حقوق بگیر که نسبت خانوادگی با آنها نداشت و در آن روزنامه کار می‌کرد من بودم.



محمدعلی سفیری در کنار مهندس احمد رضوی در میتینگ ۱۶ خرداد ۱۳۳۲

- دفتر روزنامه برق کجا بود؟

خیابان لاله‌زار نو در طبقه دوم یک ساختمان دو اتاق تو در تو را در اختیار داشت. در همان طبقه یک اتاق دیگر بود که یک شرکت ساختمانی آن را اجاره کرده بود. بد نیست که این جا اشاره کنم مهندس جعفر شریف امامی و احمد آرامش هم که بعدها نامدار شدند از اعضای آن شرکت ساختمانی بودند.

- روزنامه برق کجا چاپ می‌شد.

در مطبعه‌ای توی کوچه طبس روزنامه را چاپ می‌کردیم.

- مطالب را چه کسی به چاپخانه می‌برد.

مطالب را من به مطبعه می‌بردم. حروف‌چین می‌چید. خودم غلطگیری می‌کردم وقتی چاپ می‌شد زیر بغلم می‌گرفتم و می‌بردم توزیع تاحاج محمد سقا به روزنامه‌فروشیهای خودش بدهد، بقیه را به دفتر می‌آوردم و در دفتر نشریه، تمبر می‌زدیم و پست می‌کردیم.

- چرا برق را تعطیل کردند؟

روزنامه برق به علت مخالفت‌هایش با سیاستهای روز توقیف شد.

- مخالفت با چه سیاستی؟

سیاستهای دولت که در رأس آن سهیلی بود.

- بعد از توقیف برق در چه روزنامه‌ای مشغول به کار شدید؟

به روزنامه باختر رفتم و با دکتر حسین فاطمی کار خود را ادامه دادم.

- از دکتر فاطمی و باختر و باختر امروز قطعاً خاطرات به یاد ماندنی دارید، از این دوره زندگی‌تان بگویید.

دکتر فاطمی تا شهریور ۱۳۲۰ در اصفهان بود و بعد از اصفهان تبعید شد و به تهران آمد. روزنامه باختر را از اصفهان به تهران منتقل کرد و انتشار باختر در تهران از چهاردهم تیر ۱۳۲۱ آغاز شد و تا رفتن ایشان به اروپا در تابستان سال ۱۳۲۴ روزنامه زیر نظر خودش اداره می‌شد. بعد از او روزنامه در اختیار سیف‌پور فاطمی که در آن زمان نماینده دوره چهاردهم مجلس بود قرار گرفت ولی انتشار آن امکان‌پذیر نشد و چندی بعد تعطیل شد.

- دکتر فاطمی به کدام کشور و به چه منظوری رفت؟

به فرانسه رفت برای ادامه تحصیلاتش و پس از سه سال و چند ماه با درجه دکترا بازگشت.

- چه سالی برگشت؟

۱۳۲۷.

- سال بعد باختر امروز را منتشر کرد.

بله، مقدمات انتشار طول کشید. من در جلد اول قلم و سیاست به این نکته اشاره کرده‌ام که در هشتم مرداد ۱۳۲۸ اولین شماره رسمی باختر امروز منتشر شد.

- ده پیش شماره در فاصله ۹ تیر تا ۲۰ تیر ۱۳۲۸ از باختر امروز موجود است.

بله، گفتم اولین شماره رسمی در ۸ مرداد منتشر شد. پس از انتشار این ده شماره، همان‌طوری که شما گفتید از ۹ تا ۲۰ تیر ۱۳۲۸، نخستین شماره به‌طور رسمی در ۸ مرداد منتشر شد.

- در باختر امروز چه می‌کردید؟

خبرنگار پارلمانی بودم.

- از خاطرات حرفه‌ای خود در باختر امروز بگویید.

در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۲۹ اولین درگیری بین نمایندگان جبهه ملی و جناح مقابل آن، که اکثریت هم بودند در گرفت. در آن روز حسین مکی در مورد پرونده قند و شکر صحبت می‌کرد. همه‌مه شدیداً در گرفت. به‌طوری که هیچ یک از حرفها برای خبرنگاران در لژ مطبوعات مفهوم نبود و مجلس به علت ترک ریاست جلسه از رسمیت افتاد و ادامه جنجال به سرسرای مجلس کشیده شد. عصر که روزنامه باختر امروز انتشار یافت، حسین مکی به دفتر روزنامه آمد و از من که گزارش مجلس را نوشته بودم ایراد گرفت که چرا از "مهدی چهار ابرو" اسمی نبرده‌ام. در جوابش گفتم در آن شلوغی صدای شما به لژ مطبوعات نمی‌رسید. مکی قانع نشد و شکایت خود را به دکتر فاطمی برد که این خبرنگار شما به کار مجلس وارد نیست، دیگری را بفرستید. این اولین برخورد بین من و حسین مکی بود. البته کدورت بین ما خیلی زود رفع شد.

- شیوه دکتر فاطمی در روزنامه‌نگاری و اداره باختر امروز چگونه بود؟

دکتر فاطمی اصولی داشت و بر سر آن اصول پافشاری می‌کرد. با سرمقاله‌های آتشین و انتقادی خود سعی داشت فعالیت‌های پشت پرده سیاست را بر ملا کند. با جناح‌های مقابل جبهه ملی مبارزه می‌کرد. به‌خاطر دارم که در اسفند ۱۳۲۸ با تیتیر سراسری بالای باختر امروز نوشت "مردم ایران با دو ریال خرید اطلاعات به خفقان ملی کمک نکنید". آن ایام مطبوعات جبهه ملی و درباری به شدت با هم مبارزه می‌کردند.

- اعضاي تحريبيه باختر امروز چه كساني بودند؟



دکتر حسين فاطمي مدير بود و نصرالله شيفته سردبير. من خبرنگار پارلماني بودم و ناصر اميني خبرنگار سياسي، ذبيح الله منصورى مفسر سياسي و نويسنده، دکتر رحمت مصطفوي نويسنده، شنوقي مترجم فرانس،ه، رئين مترجم انگليسي، قهرماني و اشراقي و رياحي هم خبرنگار بودند. دکتر سيدعلي شايدگان، جلالى نائيني و سيدحسين مكي، سعيد فاطمي و محمدرضا عسكري نيز اعضاي تحريبيه بودند. ديگراني هم بودند كه الآن به خاطر ندارم.

- رفتار دکتر فاطمي با کارکنان باختر امروز به چه شکل بود؟

خيلي خوب و قدردان بود. به ياد دارم در زماني كه وزير امور خارجه بود در يكي از روزها به دیدارش رفتيم، حدود دو صفحه و نيم از هشت صفحه روزنامه گزارشهاي پارلماني چاپ شده بود كه من نوشته بودم. دکتر فاطمي در حضور جلالى نائيني، نصرالله شيفته و دکتر سعيد فاطمي گفت: "من از روي اين جوان با اين همه زحمتي كه مي كشد خجالت مي كشم چون با اين همه فداكاري با اين حقوق قليل روزنامه مي سازد" به دنبال سخنان دکتر فاطمي، جلالى نائيني و شيفته نيز از زحمتم تقدير کردند. دکتر فاطمي خطاب به آنان گفت كه "مطالعه كنيد شايد بتوانيم به حقوق او اضافه كنيم چون خبر دارم كه زندگي مرفهتي ندارد".

- تيراز يا به قول امروزيها شمارگان باختر امروز چقدر بود؟

گمان مي كنم ۲۵ هزار نسخه.

- درباره دکتر فاطمي بيشتر بگويد.

درباره دکتر فاطمي بايد كتابها نوشت، با يك مصاحبه نمي توان زندگي سياسي و مطبوعاتي دکتر فاطمي را بازگو کرد.

- از روزنامه نگاري دکتر فاطمي در دوران نخست وزيری رزم آرا بگويد.

در دوره رزم آرا دکتر فاطمي را زنداني کردند.

- دقيقاً به خاطر داريد چه تاريخي زنداني شد.

به گمانم ۲۹ آذر ۱۳۲۹.

- به چه علت؟

دکتر فاطمي را به علت مقالات تندي كه باختر امروز مي نوشت چند مأمور شهرياني دستگير کردند و به زندان بردند.

- محور اين مقالات چه بود؟

عمده مقاله ها درباره مسأله نفت، صدای پاي ديكتاتوري، دولت نظامي رزم آرا و مسائلي از اين قبيل بود.

- دستگيري دکتر فاطمي چه بازتابي در جامعه داشت؟

دستگيري دکتر فاطمي مدير باختر امروز و حمله به چاپخانه موسوي براي جلوگیری از چاپ روزنامه شاهد و فشار مضاعفي كه به مليون روزنامه نگار آوردند سبب شد ۳۵ تن از مديران مطبوعات در مجلس شوراي ملي متحصن شوند و دکتر محمد مصدق بيانيه شديد اللحنی عليه دولت رزم آرا صادر کند.

- گویا جدال مطبوعاتي فقط بين جناح دولت و جبهه ملي نبود، گروه هاي ديگر نيز در اين جدال مشاركت داشتند.

بله، مطبوعات وابسته به حزب توده در مبارزه با مطبوعات جبهه ملي همصدا با مطبوعات طرفدار رزم آرا عمل مي کردند.

- دقيقاً نام ببريد كه چه نشرياتي اين كار را انجام مي دادند؟

مردم، بسوی آینده، نیسان و حجار از جمله نشریات همصدا با رزم آرا و دولتش بودند که شدیدترین حملات و نامناسبترین کلمات را علیه جبهه ملی به کار می بردند.

- در این گروهی که نام بریدید نشریات دیگری هم بودند؟

بله، شهباز، نوید آزادی، جوانان دموکرات، مجله صلح، کبوتر صلح، چلنگر، دژ، جرس، قوس و قزح، رنگین کمان، شجاعت، بانگ مردم، رنج و گنج، سرود فردا، دنیای امروز و چند روزنامه دیگر.

- از مطبوعات وابسته به دربار و سیاستهای انگلیس هم بگویید.

روزنامه‌های وابسته به دربار و سیاستهای انگلیس به نحو دیگر به دکتر مصدق و جبهه ملی حمله می کردند. مثلاً روزنامه‌ای به نام جانسپاران میهن در صفحه اول خود و با حروف درشت مطالبی بر علیه دولت، دکتر مصدق و دکتر فاطمی می نوشت. یا روزنامه‌ای به نام "کی بکیه" که مدیر آن شخصی بود به نام بیوک صابر و از هواداران معروف دسته جمال امامی بود. روزنامه دیگری هم که علیه دولت دکتر مصدق مطالبی می نوشت متعلق به شخصی به نام ارباب از کاباره داران معروف خیابان لاله زار بود.

- از مطبوعات طرفدار دکتر مصدق بگویید.

در دوره دولت دکتر مصدق آزادی بی سابقه‌ای نسبت به مندرجات مطبوعات به وجود آمد و تقریباً یکهزار روزنامه و مجله در کشور منتشر می شد. در میان این هزار نشریه مطبوعات طرفدار دکتر مصدق که به "مطبوعات ملی" شهره شدند، کم نبودند.

- مشهورترین شان را نام ببرید.

باختر امروز که روزنامه عصر تهران بود و شاهد که روزنامه صبح تهران بود. البته شاهد بعدها سرنوشت دیگری پیدا کرد.

- گویا در آن زمان دکتر فاطمی به خاطر ادامه کار روزنامه نگاری از معاونت نخست وزیر استعفا داد.

بله، برای مبارزه با مخالفین دولت ترجیح داد در سنگر روزنامه نگاری باشد.

- و بالاخره در روز جمعه ۲۵ بهمن ۱۳۳۰ بر سر مزار محمد مسعود مدیر مرد امروز هدف گلوله قرار گرفت.

بله. آن روز اعضای تحریریه باختر امروز میهمان عبدالحمید مشایخ مدیر داخلی روزنامه بودند. پس از صرف ناهار به اتفاق دکتر فاطمی به ظهیرالدوله رفتیم. گروه کثیری آمده بودند. دکتر فاطمی به شدت می گریست. بعد سخنرانی کرد. من در چند قدمی او ایستاده بودم که گلوله به سوی او شلیک شد. سراسیمه به سویش دویدم تا از سقوط او به روی مزار مسعود جلوگیری کنم. بقیه همکارانم هم کمک کردند جمعیت به هم ریخت. دکتر فاطمی هر دو دست خود را روی محل اصابت گلوله گذاشته بود و سرش را روی زانوی نصرالله شیفته قرار داده بود.

- دکتر فاطمی در آن حال و وضعیت چه می گفت؟

حرفهای او را در کتاب قلم و سیاست نوشته‌ام یکی از صحبت‌های او خطاب به ما این بود که "چه زنده بمانم، چه نمانم، تقاضای من این است که باختر امروز به همین سبک و روش و شیوه انتشار یابد، نگذارد، این چراغ را که به خون دل روشن نگاه داشته‌ام خاموش شود." بالاخره به بیمارستان نجمیه رسیدیم و گلوله را خارج کردند و باقی قضایا را که می دانید.

- از خاطرات دوره‌ای که خبرنگار پارلمانی بودید، بفرمایید.

در یکی از جلسات علنی مجلس چند بیت از یکی از نمایندگان مجلس شورای ملی که هنوز هم نمی دانم چه کسی بود، به دستم رسید که چنین بود:

سفر نکرده نام تو	شد سفری برای ما
ثبت کنی به دفترت	گفته و هم صدای ما
لیک ترا چه می شود	مخبر با صفای ما
مخبر شوخ و بذله گو	آفت و هم بلای ما
عیب نگیرم از تو چون	کار تو شد جفای ما
در پی عیب می روی	جمله به جمله پای ما

از نظرت نمی‌رود اندکی از نوای ما
حرفه مخبرین بود نوشتن ادای ما
نیک نویسن و نیک گو محض خدا برای ما

- با محرم‌علی خان چقدر برخورد داشتید؟

بسیار زیاد.

- از خاطراتی که از او دارید، بگویید.

در چاپخانه تابان واقع در ناصرخسرو "باختر امروز" و "بسوی آینده" چاپ می‌شد. در آن زمان اکثر کارگرهای چاپخانه‌ها گرایش به حزب توده داشتند. یک روز وقتی که از پله‌های حروف‌چینی چاپخانه تابان بالا می‌رفتم از "توالت" که در "پاگرد" راهرو بود صدای ناله خفیفی شنیدم. به طرف صدا رفتم دیدم در "توالت" از بیرون بسته است وقتی در را باز کردم، محرم‌علی خان با حالتی نگران کننده در گوشه‌ای افتاده بود و ناله ضعیفی می‌کرد. فوری با کمک چند تن از کارکنان چاپخانه او را بیرون آوردیم و به آبدارخانه بردیم. چون از سوابق او آگاهی داشتیم از جلیقه‌اش مقداری تریاک برداشتم و در آب حل کردیم و در دهانش ریختیم. معلوم شد دوستان توده‌ای در چاپخانه برای جلوگیری از توقیف "بسوی آینده" ساعتها او را توقیف کرده بودند تا روزنامه‌ها از چاپخانه خارج شود. خلاصه او را از مرگ نجات دادیم.

- این محبت شما را محرم‌علی خان جبران کرد؟

بله، سالهای سال در نظر داشت و بعدها به کرات خیلی به من سختگیری نمی‌کرد و همواره سعی داشت که گرفتار نشوم.

- نمونه‌ای ذکر کنید.

یک بار که روزنامه باختر امروز در چاپخانه مطبوعات واقع در خیابان ناصرخسرو چاپ می‌شد و دستور توقیف آن صادر شده بود، محرم‌علی خان یا مجال نیافت و یا نخواست که اطلاع بدهد و در نتیجه ناگهان سربازان چاپخانه را محاصره کردند و نویسنده که با همکاران در قسمت حروف‌چینی مشغول بستن صفحات روزنامه بودیم به محاصره افتادیم. من فوری دست و صورت‌م را با مرکب آغشته کردم و یک روپوش کارگری هم از جالباسی برداشتم و پوشیدم و با یک صفحه روزنامه بسته شده به طرف ماشینخانه حرکت کردم، به طوری که برای نظامیان شکی نمی‌ماند که کارگر هستم. اما همین که خواستم از پله‌های چوبی بین حروف‌چینی و ماشینخانه پایین بیایم چشم محرم‌علی خان به من افتاد و با لبخند و لهجه آذربایجانی خود به طعنه گفت: "روزگار چه کارها که به دست آدم نمی‌دهد" و از جلوی من رد شد و طبعاً نظامیان هم به من کاری نداشتند.

- شما در باختر امروز دو دوره متفاوت را پشت سر گذاشته‌اید. دوره اول دکتر فاطمی و همفکرانش مخالف دولت بوده‌اند و دوره دوم قدرت را به دست گرفته‌اند و گردانندگان دولت شده‌اند. از تفاوت روزنامه‌نگاری این دو دوره و تغییر موضع باختر امروز بگویید.

دقیق به خاطر دارم که روز ۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۰ یعنی بعد از ظهر اولین روزی که رسماً دکتر فاطمی معاون نخست‌وزیر شد، در میدان ارک در دفتر معاونت نخست‌وزیری به دیدارش رفتم و مشکل کار خود را با صراحت عنوان کردم و گفتم حالا که شما معاون نخست‌وزیر شده‌اید و مدیر باختر امروز هم هستید وضع ما بغرنج‌تر شده، تکلیف ما در روزنامه چیست؟ روانش شاد باد، دکتر فاطمی در جواب گفت: "این تنها مشکل شما نیست، وضع خود من به مراتب مشکل‌تر شده است. منتهی شما باید وظیفه خود را در باختر امروز همچون گذشته انجام دهید." در جوابش گفتم: ما تا به حال تکلیف خود را می‌دانستیم، یک روزنامه مخالف دولت و انتقادی، اما حالا وضع فرق کرده است. شما معاون نخست‌وزیر هستید و باختر امروز عملاً ارگان جبهه ملی است که رهبر آن رئیس دولت است. بنابراین چگونه مامی توانیم راه گذشته را ادامه دهیم؟ آیا ما باید از رویه تهاجمی به رویه تدافعی تغییر وضع بدهیم؟ دکتر فاطمی گفت: "امشب به رفقابه خصوص هیأت تحریریه اطلاع بده که در روزنامه جمع شوند تا در حضور جمع حرفه‌ای لازم زده شود." همان شب در دفتر روزنامه، دکتر فاطمی حضور یافت و ضمن تشریح کامل اوضاع سیاسی مملکت، خطاب به هیأت تحریریه گفت که "روزنامه بدون در نظر گرفتن سمتی که من در دولت دارم مانند گذشته راه خود را خواهد رفت" و از همکاران خواست همان روال انتقادی گذشته را دنبال کنند.

- بعدها مشکلی به وجود نیامد؟

چرا با اجرائی این دستور با مشکلات فراوانی مواجه شدیم. بر تعداد مخالفان و دشمنان اضافه شد تا آنجا که بارها در مجلس، دکتر فاطمی و گاهی دکتر مصدق به خاطر مطالب و مندرجات باختر امروز مورد حمله و انتقاد قرار می گرفتند.

- برخورد دکتر فاطمی پس از شنیدن این انتقادات با شما و همکارانتان چگونه بود؟

دکتر فاطمی به رغم آن که بارها بر اثر نوشته‌های ما آماج عکس العمل مستقیم به صورت علنی، ایراد نطق، نوشتن در روزنامه‌ها، گلایه‌ها و شکایت‌های حضوری قرار می گرفت، هرگز ما را مورد ملامت قرار نمی داد. فقط گاهی برای حفظ ظاهر سفارش طرف را می کرد و بلافاصله تذکر می داد که در کارم به خاطر این مسائل لطمه‌ای وارد نشود. او می گفت: "شما وظیفه روزنامه‌نگاری خود را فراموش نکنید." ستونی در باختر امروز داشتم با عنوان "چغلی از وکلا"، این ستون گرفتاری‌هایی برای دکتر فاطمی و دولت و خودم که نویسنده آن ستون بودم به وجود آورد. اما دکتر فاطمی می گفت "کار روزنامه ارتباط با شغل سیاسی من ندارد واقعیت را بنویسید. به شرط آن که توهین آمیز نباشد آزادید".

- شما موقعی که خبرنگار باختر امروز بوده‌اید، در بعضی از کمیسیونها هم آزادانه شرکت کرده‌اید، از انعکاس نحوه کار آن کمیسیونها بگویید.

بله، همین‌طور است. شرکت می کردم و جریان کار کمیسیونها را می نوشتم. علاوه بر آن، من در باختر امروز راجع به کارشکنی‌هایی که اکثریت درباری در کار اقلیت مصدقی در کمیسیون نفت می کردند، افشاگری کردم. درباری‌ها نمی خواستند نفت ملی شود.

- شما در همه جلسات به عنوان خبرنگار شرکت می کردید؟

خیر، در بعضی جلسات حضور داشتم. اکثر جلسات محرمانه بود و نمی گذاشتند خبرنگار در جلسات شرکت کند و سعی داشتند مذاکرات کمیسیون افشا نشود.

- چطور از مشروح مذاکرات کمیسیون مطلع می شدید؟

به وسیله یکی از کارکنان اداری مجلس که مصدقی بود مطلع می شدم. او جریان هر جلسه را به صورت فشرده به اطلاع من می رساند و من چاپ می کردم.

- اکثریت کمیسیون و نمایندگان درباری پس از چاپ مذاکرات واکنشی نشان ندادند؟

چرا، سه شماره که چاپ شد صدای جمال امامی در کمیسیون نفت در آمد و به مصدق گفت: "روزنامه طرفدار تو این مطالب را از کجای آورد؟"

- سیدحسین مکی آن موقع هم عضو تحریریه باختر امروز بود و هم عضو کمیسیون نفت، چطور جمال امامی از او نپرسید و از مرحوم مصدق پرسیده بود؟

از مکی هم پرسیده بود و مکی قسم خورده بود که "من این کار را نکردم". همان روز مکی به دفتر نشریه آمد و به من گفت که "این مطالب را از کجا می آوری؟" من گفتم: چطور؟ گفت: "امروز در کمیسیون بحث این بود که باختر امروز این مطالب را از کجا می آورد؟" من به مکی نگفتم که چطور مذاکرات کمیسیون را به دست می آورم و به کار خود ادامه دادم.

- تا کی؟

تا سه شماره بعد.

- چرا سه شماره بعد؟

چون پس از سه شماره و در مجموع شش شماره، اعضای کمیسیون تصمیم گرفتند کسی را به کمیسیون راه ندهند. حتی مستخدم هم اجازه نداشت چای برای اعضای کمیسیون ببرد چون گفته بودند که "ما چای هم نمی خواهیم!"

- اخبار کمیسیون نفت و آگاهی‌هایی درباره آن جلسات بیش از شش شماره در باختر امروز چاپ شده است.

بله، یکی دو شماره هم به رغم سری بودن جلسه من بسته و گریخته چیزهایی فهمیدم و در باختر امروز نوشتم. این اطلاعات را توسط کسی به دست آوردم که چون در قید حیات نیست، نام او را نمی برم. بعد گرفتاری این شد که مصدق کلافه شد و به مرحوم فاطمی گفته بود که "مذاکرات کمیسیون نفت را از کجا می آورید؟" مرحوم فاطمی هم گفته بود "والله نمی دانم سفری می آورد و ما چاپ می کنیم". بالاخره تصمیم گرفتند جلسه‌ای تشکیل دهند. مرحوم فاطمی مرا برد خدمت دکتر مصدق. وارد که شدیم و نشستیم مرحوم

فاطمی به من گفت: "آقا ناراحت است و می‌گوید سفری این مذاکرات را از کجا می‌آورد و شما در باختر امروز چاپ می‌کنید". گفتم که آقای دکتر فاطمی من روزنامه‌نگاری را از شما یاد گرفتم و از سال ۲۴ تا حالا در خدمتتان هستم. فوت و فن‌هایی شما به من یاد دادید. یکی از فوت و فن‌ها این بوده که خبرنگار باید امانت‌دار باشد. حالا چه می‌گویید؟ دکتر فاطمی گفت: "درست می‌گویید. والله چه بگویم؟" دکتر مصدق رو به من کرد و گفت: "توقع ندارم که نام آن فرد را ببرید. می‌خواهم به شما این نکته را بگویم که دارید با این کار مملکت را به هم می‌ریزید. من می‌توانم خواهش کنم این‌ها را چاپ نکنید". من رو کردم به دکتر فاطمی و گفتم: آقا درس دومی که به من دادید این بوده که "اگر مطلبی غیرت اومد برای آگاهی مردم چاپ کن" حالا من به آقای دکتر مصدق چه عرض کنم؟ خلاصه جلسه تمام شد. در آن جلسه هم به من اجازه دادند و هم ندادند و دکتر فاطمی گفت "پس طوری بنویس که اکثریت مدعی اقلیت و دکتر مصدق نشوند".

- از قضیه ترور رزم‌آرا خاطره‌ای دارید؟

بله، در آن زمان سرمقاله‌های روزنامه آذرین که متعلق به آقای احمد بنی احمد بود را می‌نوشتیم. سرمقاله‌ای که برای روز ترور رزم‌آرا نوشتیم راجع به گزارش نخست‌وزیر و خشم مردم بود. به طوری که دستگاه محاکمه می‌توانست به استناد آن سرمقاله روزنامه را توقیف کند و مدیر روزنامه و من را به اتهام همکاری در توطئه قتل رزم‌آرا بازداشت کند. موقعی که شنیدم رزم‌آرا را ترور کرده‌اند، به سرعت خودم را به چاپخانه رساندم و آن سرمقاله را از صفحه روزنامه بیرون آوردم و مطلب دیگری جایش گذاشتم و بدین ترتیب به خیرگذشت و از یک خطر حتمی نجات پیدا کردیم.

- مطبوعات طرفدار دکتر مصدق از آنچه که امروز به آن "رانت خبری" می‌گویند، برخوردار بودند؟

طبعاً به علت نزدیکی با دکتر مصدق و جبهه ملی به قول مطبوعاتی‌ها خبرهای "دست اول" داشتند. باختر امروز نیز از حیث خبری ممتاز بود.

- به گمانم از دکتر مصدق خاطرات بسیاری دارید؟

خیلی زیاد.

- یک خاطره مرتبط با مطبوعات تعریف کنید.

پاره عمده این خاطرات را در کتاب نوشته‌ام. یکی از خاطرات این است که یک روز به اتفاق دو تن از خبرنگاران کیهان و اطلاعات و دو تن از خبرنگاران خبرگزاری‌های خارجی که البته آن‌ها هم ایرانی بودند به دیدار دکتر مصدق رفتیم و از هر دری سخنی گفته شد. بحث رسید به جدال مطبوعات و خبرنگاران و هر یک سخنی درباره مندرجات روزنامه‌ها گفتند. دکتر مصدق در حالی که دستهایش را به هم می‌مالید با خنده گفت: "اولاً به سر مبارکتان قسم من روزنامه نمی‌خوانم به خصوص حالا که ابداً وقت ندارم. فقط مطالبی را که مهم باشد به من می‌گویند و من آن را می‌خوانم. بنابراین چنانچه جراید با هم مخالفتی داشته باشند به من ربطی ندارد و آزادند". یکی از همکاران گفت: "شما در بدو زمامداری اعلام داشتید جراید هر حمله و انتقادی به شخص جنابعالی داشته باشند آزادند". دکتر مصدق با خنده گفت: "بنده هم که الحمدالله خلف عهدی نکردم و حالا هم هیچ دلتنگی از آقایان روزنامه‌نویسها ندارم".

- در روز سی تیر کجا بودید؟

حدود سه راه ژاله بودم. کتک خوردم و با دست و صورت خونین گرفتار سربازان شدم. به طور معجزه آسا نجات پیدا کردم، اما لباسهایم پاره شده بود. به هر ترتیب خود را به دفتر روزنامه رساندم. در آن روز شایعه مرگ من به دفتر روزنامه رسیده بود.

- با اجازه شما برگردیم به قصه باختر امروز، گویا این روزنامه در روز انتشار بازار سیاه پیدا می‌کرد.

بله، روزی که دکتر فاطمی سرمقاله معروف خود را که یکی از مستندات دادگاه نظامی برای اعدام او شد نوشت و چاپ کرد روزنامه که سیاهی قیمت داشت تا پنج تومان فروش رفت.

- عنوان سرمقاله چه بود؟

"این دربار شاهنشاهی روی دربار سیاه فاروق را سفید کرد".

- گویا سرمقاله روز بعد نیز از مستندات دادگاه بود.

بله. عنوان آن سرمقاله نیز این بود. "خائنی که می‌خواست وطن را به خاک و خون بکشد فرار کرد" که مرادش از خائن شخص شاه بود و در روز ۲۶ مرداد این سرمقاله در روزنامه چاپ شد.

- و روز بعد آخرین شماره باختر امروز منتشر شد.

بله، شماره ۱۱۷۴ سه‌شنبه ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ آخرین شماره باختر امروز است که به دست مردم رسید.

- از صبح ۲۸ مرداد بگویند.

صبح ۲۸ مرداد طبق معمول به دفتر روزنامه رفتیم. هرگز تصور نمی‌کردیم کودتای دیگری صورت خواهد گرفت! بحث بر سر شورای سلطنت و متعاقب آن اعلام جمهوری مطرح بود.

- پیش‌تاز تغییر رژیم هم که دکتر فاطمی بود.

بله، واقعاً دکتر فاطمی از ۲۵ مرداد تا ۲۷ مرداد سه سرمقاله نوشت که تأکید بر تغییر رژیم داشت. دکتر فاطمی آن سه روز با دکتر فاطمی همه روزها تفاوت اساسی داشت. خیلی تندتر شده بود.

- از روز ۲۸ مرداد و سرنوشت دفتر باختر امروز بگویند، موقعی که دفتر باختر امروز را آتش زدند، شما کجا بودید؟

در دفتر روزنامه مشغول تنظیم مطالب روزنامه عصر ۲۸ مرداد بودم که ناگهان هیاهو برخاست و دفتر روزنامه در شعله‌های آتش محاصره شد. گروهی از اراذل و اوباش چماق به دست به تخریب و شکستن شیشه‌ها پرداختند. در مدت زمان کوتاه دفتر روزنامه به اشغال چاقوکشان در آمد و کارکنان روزنامه برای نجات جان خود به اطراف پراکنده شدند.

- چطور شما نجات پیدا کردید؟

به اتفاق جلالی نائینی از نرده بالکن روزنامه به طبقه پایین و از آنجا به پاساژ مجاور رفتیم. به کوچه نظامیه که رسیدیم به طرف جنوب کوچه فرار کردیم. چاقوکشان خیابانها را در تصرف داشتند و با عربده‌کشی "جاوید شاه" می‌گفتند.

از رادیو تهران هم صدای شومی به گوش رسید. صدایی که پایان شکوفایی یک نهضت مقدس را خبر می‌داد. همان روز خیلی‌ها رنگ‌عوض کردند.

- اکنون که از آن زمان دور شده‌اید و قریب به پنجاه سال از آن روزگار می‌گذرد، عملکرد مطبوعات آن دوره را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

روزنامه‌های آن دوره موجودند و واقعیتی مستند و شرم‌آور از دسیسه‌هایی را به نمایش می‌گذارند که به منظور جلوگیری از پیروزی ملت ایران و گسستن زنجیر اسارت بیگانه تدارک دیده شده بود و سرانجام این دسیسه‌ها نهضت را از مسیر خود منحرف کرد. غائله ۱۴ آذر ۱۳۳۰ و جریان تحصن مطبوعاتی‌ها در مجلس و کتک کاری‌های آن روز را مفصلاً در جلد اول قلم و سیاست نوشته‌ام.

- به نظر شما از حیث مطبوعاتی چه نشریاتی راه را بر کودتاچیان هموار کردند.

مطبوعات حزب توده به‌ویژه "بسوی آینده" و "شهباز" از یک سو و نشریات جداشدگان از مصدق از سوی دیگر مثل روزنامه "شاهد" و "ملت ما" که ناشر افکار این گروه بودند به اضافه مطبوعات وابسته به دربار. هتاک، تهمت و افتراهایی که دکتر بقایی در شاهد و قنات آبادی در ملت ما به دکتر مصدق و جبهه ملی وارد کردند. درباریان در نشریات خود نکردند.

- کیهان و اطلاعات چه کردند.

در فاصله ۲۵ تا ۲۸ مرداد کیهان آسیبی ندید، اما اطلاعات در ۲۸ مرداد مورد هجوم قرار گرفت و به‌همین دلیل نتوانست در روزهای بعد منتشر شود.

- اوضاع مطبوعات از ۲۹ مرداد به بعد چگونه بود؟

بامداد ۲۹ مرداد نشریاتی که امکان انتشار یافتند مداح شاه و تمجیدگر کودتاچیان شدند و از کودتا به عنوان "قیام ملی" یاد کردند و "شاه‌پرستی" شعارشان شد.

- مطبوعات طرفدار نهضت ملی چه سرنوشتی پیدا کردند.

از فعالیت بازماندند. دفترشان یا غارت شد و یا به آتش کشیده شد. آنهایی هم که به دفترشان حمله نشد کودتاچیان از انتشارشان جلوگیری کردند.

- نام ببرید؟

باختر امروز، شورش، جبهه آزادی، نیروی سوم، حاجی بابا، آبادانا، مردم ایران، اصناف و چند مجله و روزنامه دیگر.
- از مطبوعاتی‌های کودتاچی بگویید.

بسیاری بودند که قلم و قدم خود را در خدمت کودتاچیان قرار دادند. مشهورترین آن‌ها سیدمهدی

میراشرفی مدیر روزنامه آتش بود که از عوامل کودتا بود و حدود ساعت ۳ بعدازظهر روز ۲۸ مرداد در رادیو سخنرانی کرد.

- مشهورترین روزنامه‌های بعد از کودتا چه روزنامه‌هایی بودند؟

دو روزنامه که از سوی دو عامل مؤثر در کودتا منتشر می‌شد: روزنامه آتش متعلق به میراشرفی و روزنامه شاهد ارگان حزب زحمتکشان و متعلق به دارودسته دکتر مظفر بقایی. روز ۳۰ مرداد هم نخستین شماره پست تهران منتشر شد. پست تهران به همراه کیهان و اطلاعات روزنامه‌های عصر تهران بودند.

- گویا روزنامه صرصر تنها نشریه طرفدار نهضت ملی بود که پس از کودتا منتشر شد.

بله، صرصر تنها روزنامه علنی طرفدار مصدق بود که نخستین شماره آن از ۱۵ مهر ۱۳۳۲ منتشر شد. با توقیف‌های مکرر تا ۱۶ آذر ۱۳۳۲ مجموعاً ۱۴ شماره دوام آورد و دیگر اجازه فعالیت به صورت روزنامه علنی به هواداران مصدق داده نشد و آنان به ناچار به انتشار نشریه‌های مخفی مبادرت کردند.

- بعد از کودتای ۲۸ مرداد شما چه سرنوشتی پیدا کردید؟

بعد از کودتای ۲۸ مرداد من ناچار شدم متواری شوم و خود را پنهان کنم.

- چه مدت؟

هفت ماه.

- بعد چگونه از مخفی‌گاه بیرون آمدید و به فعالیتهای اجتماعی و مطبوعاتی ادامه دادید.

در دوران فعالیت من سعی می‌کردم که آزاری به کسی نرسانم تا دشمن خونی پیدا کنم. گروهی از مطبوعاتی‌ها در صدد برآمدند مشکل مرا حل کنند. قراری گذاشتند و مرا به دفتر سرلشکر آزموده دادستان نظامی بردند.

- از چه چیزی خوف داشتید که مخفی شدید.

همکاری با باختر امروز و دکتر فاطمی در آن روزگار کفایت می‌کرد تا کسی را اذیت کنند. من با نوشتن مقاله و یادداشت در باختر امروز از جمله مطلبی که درباره میدان بهارستان در آخرین شماره باختر امروز نوشته بودم که مردم می‌گفتند "شاه فراری شده سوار گاری شده" وبه شدت به دربار و شاه حمله کرده بودم، در لیست سیاه نظامیان قرار گرفته بودم.

- در دفتر آزموده چه گذشت؟

ابتدا سین جیم کردند و نوازشهای آنچنانی... بالاخره با وساطت و کفالت روزنامه‌نگاران به شرط آن که از حوزه قضایی تهران خارج‌نشوم، آزاد شدم.

- بعد از آزادی در چه روزنامه‌هایی مشغول به کار شدید؟

روزنامه‌های اطلاعات و پست تهران.

- چرا همکاری شما با پست تهران خیلی کوتاه بود.

من به اختیار به پست تهران نرفتم به جبر رفتم. تیمور بختیار گفته بود که "به شرطی موافقت می‌کنم سفری به مطبوعات برگردد که با پست تهران هم همکاری کند!"

- در همان ایامی که شما با پست تهران همکاری می‌کردید. شاه روزنامه پست تهران را زد توی صورت محمدعلی مسعودی مدیر این روزنامه، اگر اطلاعی از این جریان دارید بگویید.

بله، یک روز محمدعلی مسعودی از من خواست یک یادداشت درباره چگونگی انتخاب نخست‌وزیر بنویسم. من هم به روال قبل از کودتای ۲۸ مرداد نوشتم: شاه نخست‌وزیر را به مجلس معرفی می‌کند اگر چنانچه مجلس رأی اعتماد بدهد، شاه فرمان نخست‌وزیری را صادر خواهد کرد و توضیحاتی در این زمینه داده بودم. فردای روزی که این مطلب چاپ شد. طبق روال معمول به دفتر روزنامه پست تهران رسیدم. به محض ورود محمدعلی مسعودی که اخلاق داشمشتی‌وار داشت، به من گفت: "تو که... گفتیم: چکار کردم؟ گفت: هیچی یک مطلب نوشتی از زیر دست من در رفت ندیدم و دیروز چاپ شد و دیشب اعلیحضرت روزنامه را زد توی صورتم و گفت: کارت به جایی رسیده که برای من تعیین تکلیف می‌کنی...!"

- وضع مطبوعات در دوره دولت سپهبد زاهدی چگونه بود؟

در طول حکومت سپهبد زاهدی نظارت مطلق فرمانداری نظامی و شهربانی بر مطبوعات، به منظور جلوگیری از انتشار حقایق، محیطی را ایجاد کرد که با کوچکترین بهانه‌ای روزنامه و مجله و در صورت تمایل مدیر و سردبیر و حتی نویسندگان را هم توقیف می‌کردند.

- مطبوعاتی‌ها هیچ واکنشی در قبال این زورگویی‌ها نشان ندادند.

در ۲۷ خرداد ۱۳۳۳ گروه کثیری از مدیران مطبوعات که تعدادشان از پنجاه نفر متجاوز بود طی نامه سرگشاده‌ای خطاب به نمایندگان دومجلس از اختناق حاکم بر مطبوعات شکایت کردند که متن آن را در جلد دوم قلم و سیاست آورده‌ام.

- در زمان اعدام دکتر حسین فاطمی مطبوعاتی‌ها چه کردند.

تمام مطبوعات و مطبوعاتی‌ها زیر فشار حکومت نظامی بودند. کمیته مرکزی نهضت مقاومت ملی بیانیه‌ای صادر کرد که نشریات مخفی آن را تکثیر کردند و مطبوعات خارجی به این موضوع پرداختند. اما بازتاب آنچنانی در مطبوعات چاپ داخل نداشت. در قضیه مرگ فجیع کریم پورشیرازی وضع مطبوعات هم همین‌طور بود. مدت‌ها خفقان کامل در مطبوعات برقرار بود.

- و قلم به دستان یا نشریه مخفی منتشر کردند و یا به خارج رفتند.

بله.

- گویا باختر امروز هم در اواخر دهه سی در آلمان منتشر شد.

بله، ۲۹ اسفند ۱۳۳۹ به مناسبت دهمین سال ملی شدن صنعت نفت، باختر امروز به عنوان ارگان جبهه ملی ایرانمیان مقیم خارج در آلمان با افشاگری‌هایی علیه شاه منتشر شد و در مجموع ۳۹ شماره تا ۱۵ آبان ۱۳۴۱ حیات داشت.

- بعد از زاهدی، در حکومت علا با مطبوعات چه کردند؟

جهانگیر تفضلی شد همه کاره حکومت علاء در امر مطبوعات، ایشان احاطه کامل داشت به مطبوعات. به تیمور بختیار گفت که "روزنامه‌ها را ۱۵ یا ۱۶ نفر اداره می‌کنند" و اسامی آنها را در اختیار او گذارد. یکی از آن افراد من بودم.

- شما را احضار کردند؟

بله، سرهنگ کیانی به من تلفن زد و گفت: "بیایید به حضور تیمور بختیار برسید". من تا آن روز سه سال بود که از بختیار فرار می‌کردم چون از او می‌ترسیدم. جریان را به مرحوم عباس مسعودی گفتم. مرحوم مسعودی گفت: "تو مشکل سیاسی نداری، اگر داشتی به من می‌گفتند. برو اما اسد منصور را هم همراهت ببر..."

- اسد منصور همکاری‌تان بود؟

بله، اسد منصور خبرنگار حوزه شهربانی و فرمانداری نظامی بود. خدا رحمتش کند. ما صبح فردای آن روز با اسد منصور به فرمانداری نظامی رفتیم. خیلی هم وحشت داشتیم. چون سه سال بود که من به چنگش نیفتاده بودم.

- لطفاً جریان ملاقات با تیمور بختیار را با ذکر جزئیات بگویید.

تیمور بختیار اتاق بزرگی داشت که حدود شصت صندلی دور تا دور آن چیده شده بود. میز بزرگش بالای اتاق بود و از انواع ادوات نظامی تا جایی که توانسته بودند، به عنوان دکور استفاده کرده بودند. اتاق بختیار دو در داشت. من خواستم از دری که نزدیک اتاق سرهنگ کیانی بود بروم. اما سرهنگ کیانی گفت: "از این در برو بهتر است از آن در بروی". دری را به من نشان داد که دورتر از اتاق خودش بود. من رفتم در را باز کردم، سلام کردم و روی صندلی اول نشستم. تیمور بختیار سرش را بالا نکرد و گفت: "بیا جلوتر". ما هم ده پانزده صندلی جلوتر رفتیم و نشستیم. باز ما را بلند کرد و گفت: "بیا اینجا". می زد به صندلی که پهلوی دستش بود. ما هم به ناچار باز پا شدیم و رفتیم سر همان صندلی که او گفته بود و در کنارش نشستیم. و گفت که "خودت خوب می دونی که اگر سپهبد زاهدی نرفته بود و دولت علا نیامده بود تو جات اینجا نبود اینو خودت خوب می دونی!". من سرم را انداختم پایین و هیچی نگفتم. گفت: "حالا که خواستم سه کار باید بکنی. اگر می خواهی توی مطبوعات باشی باید این سه کار را که می گم انجام بدهی. اول بگو ببینم کجاها کار می کنی؟" من آن موقع توی پانزده نشریه کار می کردم و یکی یکی اسم های نشریات را گفتم. پس از این که گفتن نام نشریه هایی که در آنها کار می کردم تمام شد. بختیار گفت: "دیگه!" گفتم: همین شمردم چیزی یادم نیامد. گفت: "نه دیگه!" گفتم: چیزی به خاطر ندارم. گفت: "تو در اتحاد ملل هم مطلب می نویسی". اتحاد ملل مال مرعشی بود و من هفته ای یک تفسیر به او می دادم با نام مستعار سفیر. گفتم: یادم نبود. گفت: "خُب سه کار باید انجام بدهی یکی این که مصدق را فراموش کن. دوم هر کجا دستت رسید به آنها فحش بده و سوم هر کجا خبری بود به ما خبر بده!" من سکوت کرده بودم. گفت: "کری یا لالی؟" گفتم: تیمسار نه کرم و نه لالم. گفت: "پس جواب بده این سه کار را می کنی؟" گفتم: تیمسار قسمت اول که مصدق را فراموش کنم منتفی است. چون هیچ مطلبی بدون تأیید شما و فرمانداری نظامی چاپ نمی شود. نه من می توانم بنویسیم و نه شما اجازه چاپ می دهید. مورد دوم هم دیگران هستند که فحش بدهند این قدر هست که ما توی آنها گم می شویم. اما مورد سوم را نفهمیدم که باید چه کنم. گفت: "شما از اوضاع اجتماع خبر دارید. همه جا می روید و توی همه جا هستید و مسائل را می دانید ما را هم با خبر کنید". این را که گفت، من ناراحت شدم! گفتم: یعنی می فرمایید پیام جاسوس شوم و جاسوسی کنم... خدا می داند با مشت زد روی میز به طوری که آنچه روی میز بود پرید هوا و نعره کشید. من از ترس این که با وسایل روی میزش مرا نزد پنج شش متر از او دور شدم. سرهنگ کیانی که اتاق بغل بود سراسیمه آمد توی اتاق، بعدها گفت که "فکر می کردم تیمسار تو را یا گشته و یا دارد مفصل کتک می زند". به هر صورت سرهنگ کیانی آمد توی اتاق تیمسار و تیمسار به او گفت: "سرهنگ این جنازه را از این جا ببر بیرون و بهش بگو که شانس آورده امروز آمده این جا و امروز به تور من خورده والا حسابش را می رسیدم". سرهنگ کیانی من را از اتاق تیمسار بیرون آورد و به اتاق خودش برد و گفت: "چی شد که تیمسار این قدر عصبانی شد". من عین ماجرا را گفتم و سرهنگ کیانی گفت: "اشتباه کردی، قبل از شما سیزده چهارده تن از رفقای شما آمدند صحبت کردند. چکهایشان را هم گرفتند و رفتند". خلاصه من باترس و لرز از آنجا آمدم بیرون و بعدها نیز تیمسار بختیار تا وقتی که سرکار بود ما را آزار می داد.

- بعد از کودتا با چه نشریاتی همکاری کردید.

سپید و سیاه، فردوسی، تهران مصور، امید ایران، روزنامه های صبح و هفته نامه ها و...

- گویا در روزنامه ایران هم کار می کردید.

بله، زین العابدین رهنما در سال ۱۳۳۳ یکبار دیگر تصمیم گرفت روزنامه ایران را منتشر کند. در مدتی که روزنامه او منتشر می شد، من هم در آن روزنامه کار می کردم.

- از مجله روشنفکر هم بگویید.

مجله روشنفکر از ۴ تیر ۱۳۳۲ تا ۲۲ مرداد ۱۳۳۲ مجموعاً هشت شماره منتشر شد و بعدها به رغم توقیف های مکرر به حیاتش ادامه داد. این مجله نیز که من هم همکارش بودم به مدیریت دکتر رحمت مصطفوی در ردیف مطبوعات مخالف دولت بود.

- از افت و خیزهای مطبوعات در دهه های سی و چهل بگویید

وضع مطبوعات در این دو دهه و پس از کودتا یکنواخت نبود. گاه خفقان شدید می‌شد و گاه روزنه‌ای مثل دوره دولت دکتر امینی باز می‌شد. در دولت علم مصوبه‌های داشت که به استناد آن به حیات تعداد کثیری از روزنامه‌ها و مجله‌ها خاتمه دادند.

- شما از دانش آموختگان کلاسهای آموزش روزنامه‌نگاری که در دانشکده حقوق برگزار شده در دهه سی بوده‌اید، لطفاً به این کلاس‌ها هم اشاره بفرمایید. در این کلاسها چه خواندید، این کلاسها چه تأثیری در کار شما داشت؟

در آن کلاسها که در دانشکده حقوق تشکیل می‌شد، ویلسون به ما سبک روزنامه‌نویسی و مجله‌نویسی درس می‌داد. ویلسون می‌گفت: "بزرگترین مشکل شما در روزنامه‌نگاری ایران این است که مکانات قلبی و تمایلات باطنی خودتان را با کار مطبوعاتی قاطی می‌کنید و این بسیار کار خطرناکی است. وقایع‌نگار و روزنامه‌نگار وقتی می‌رود گزارشی تهیه کند باید همه حقیقت را بنویسد و جز حقیقت ننویسد و اگر نکته‌ای به نظرش آمد ستاره بگذارد و زیر نوشته اظهار نظر کند و سعی کند اظهار نظر شخصی با گزارش قاطی نشود." این درس بزرگی بود که من از این کلاسها یاد گرفتم و سعی کرده‌ام هیچ‌گاه رمان ننویسم، با تخیل چیزی ننویسم، نظر شخصی خودم را اعمال نکنم و همیشه حقیقت‌نویس باشم.

- از نیمه دهه چهل افزون بر روزنامه اطلاعات، شما در آیندگان و با مشاد هم کار می‌کردید، از این دوره هم بگویید.

بله، من در تحریریه آیندگان و با مشاد هم کار کرده‌ام. در نیمه این دهه، پاییز ۱۳۴۵ اسماعیل پوروالی مدیر بامشاد بار دیگر همکاران قدیمی را دور هم جمع کرد و پیشنهاد مجله بامشاد را داد. در آگهی انتشارش نوشت "آلمان: اشپیگل، امریکا: تایم، فرانسه: اکسپرس دارد و ایران هم از دوشنبه بامشاد خواهد داشت. مجله‌ای خاص روشنفکران و روشندان...". شماره اول بامشاد تاریخ ۸ تا ۱۵ آبان ۱۳۴۵ را داشت. من هم در آن مجله با امضای م. سفیری، م. س، میم، سین، سفیر و چند نام دیگر مطلب می‌نوشتیم.

- از همکاریتان با طرح "۲۸ هزار روز تاریخ ایران و جهان" بگویید.

برای افزایش تیراژ و توجه بیشتر خوانندگان از اواسط سال ۱۳۵۴ طرحی ریخته شد تا به ضمیمه روزنامه اطلاعات مطالبی خواندنی از گذشته‌های ایران و جهان منتشر شود. این طرح که شماره‌های مقدماتی آن هر چند هفته یک بار به ضمیمه روزنامه چاپ می‌شد، سرانجام نخستین شماره‌اش به ضمیمه شماره ۱۵ خرداد ۱۳۵۵ روزنامه در ۱۶ صفحه انتشار یافت. مجموعه

روشنگر ۷۶ سال تاریخ معاصر ایران بود. از ۲۶۰ روز جلوتر از آغاز قرن بیستم شروع شد تا ۲۸۰۰۰ روز پس از آن. این مجموعه زیر نظر گروهی از همکاران در مرکز پژوهش مؤسسه اطلاعات تهیه و تنظیم می‌شد. در آغاز احمد احرار، منصور تاراجی، محسن مفخم، نصرت‌الله فتحی، صادق ضیایی، محسن میرزایی و من اعضای این مرکز پژوهش بودند. اما در عمل انجام کارها بر عهده من و میرزایی بود و احمد در یایی در قسمت فنی و صفحه‌بندی ما را یاری می‌داد.

- به مشکلی در جریان انتشار ۲۸ هزار روز تاریخ ایران و جهان برخوردید؟

چرا، مثلاً روزی که من جریان قتل محمدمسعود مدیر مرد امروز را نوشتم. صبح روز بعد فرهاد مسعودی با ناراحتی شدید به من گفت که "هویدا نخست‌وزیر شب پیش مرا مورد انتقاد قرار داد".

- به چه علت؟

به علت این که در آن مطلب به طور تلویحی اشرف پهلوی به عنوان قاتل محمدمسعود معرفی شده بود.

- چطور شد که دوره سیزدهم دبیر سندیکا نویسنده‌گان و خبرنگاران شدید؟

در آذر سال ۱۳۵۶ و در بحبوحه اوضاع متشنج سیاسی، شانزدهمین مجمع عمومی سندیکا، هیأت مدیره دوره سیزدهم را برگزید و من که در گذشته در چند نوبت عضو هیأت مدیره و هیأت داور بودم به عضویت هیأت مدیره انتخاب شدم و طبق سنت در نخستین جلسه هیأت مدیره به سمت دبیر سندیکا برگزیده شدم.

- وظیفه دبیر چه بود؟

برابر شناسنامه وظیفه اجرایی امور سندیکا بر عهده دبیر سندیکا قرار داشت.

- از مشکلات هیأت مدیره دوره سیزدهم بگویید.

اولین مشکل ما با داریوش همایون وزیر وقت اطلاعات و جهانگردی بود که می‌خواست با ساختن خانه مطبوعات و ادغام سندیکا در آن عملاً سندیکا را منحل کند. نامه پراکنی‌ها شروع شد که شرح آن در جلد سوم قلم و سیاست آمده است که چگونه میان مطبوعاتی‌ها و دستگی افتاد. گروهی به مداحی رژیم پرداختند و گروه دیگر با سانسور مبارزه می‌کردند.

- در آن روزها در دستگاه حاکمه هم شکاف افتاد.

بله.

- از این شکاف مطبوعاتی‌ها بهره‌برداری کردند.

تا حدودی که می‌توانستند متفاوت با سالهای پیشین عمل می‌کردند و از هر روزه‌ای استفاده می‌کردند تا حرف خود را بزنند. به خصوص اواخر رژیم که دیگر از نظارت ساواک و وزارت اطلاعات خبری نبود.

- چطور خبری نبود، مطالب تحمیلی که می‌رسید مثل مقاله "ایران و استعمار سرخ و سیاه" که در ۱۷ دی ۱۳۵۶ به چاپ رسید. به نظر شما چه کسی این مطلب را نوشته بود؟

مقاله را داریوش همایون وزیر وقت اطلاعات فرستاد حتی پیشنهاد دادند که اول مقاله را آیندگان چاپ کند و بعد اطلاعات که رد شد و از قول داریوش همایون گفته شد که "دستور فرمودند اول اطلاعات چاپ کند. بعد روزنامه‌های دیگر". به هر صورت داریوش همایون عامل و بازیگر اول این تراژدی بود. من شاهد و ناظر بودم که همکاران تحریریه تلاش می‌کردند که از چاپ مقاله جلوگیری کنند ولی به جایی نرسید.

- اما همایون در کتاب دیروز و امروز و فردا نوشته است که "مقاله به دستور شاه و در دفتر مطبوعاتی هویدا وزیر وقت دربار تهیه گردید و پس از مذاکره تلفنی برای من فرستاده شد در شرایطی که امکان خواندن مقاله هم نبود آن را تقریباً بلافاصله به خبرنگار اطلاعات دادم. هیچ فشار خاصی به روزنامه نیامد و این مقاله نیز مانند مقالات پیشماری که از وزارت دربار و نخست‌وزیری فرستاده می‌شد، به روال معمول چاپ شد."

نه این طور نیست. همان‌طور که گفتم همکارانم تلاش می‌کردند که این مقاله چاپ نشود اما فشار به حدی بود که اوضاع از کنترل آنها خارج شد و مقاله را چاپ کردند.

- مطبوعاتی‌ها چه واکنشی نشان دادند.

در ۲۷ اسفند همان سال نامه‌ای به امضای نود تن از نویسندگان، خبرنگاران، گزارشگران و مترجمان مطبوعات خطاب به نخست‌وزیر نوشته شد که در آن به وجود سانسور در مطبوعات اعتراض شد. که متن این نامه و نامه نود و چهار تن دیگر در تأیید نامه نود تن را در جلد سوم قلم و سیاست چاپ کرده‌ام.

- دولتی‌ها در پاسخ به این نامه‌ها چه اقدامی کردند.

این دو نامه سبب شد داریوش همایون طی نامه محرمانه‌ای به دکتر آموزگار خواستار تصفیه مطبوعات شود که متن این نامه هم در همان مجلد آمده است.

- در مقابل لایحه مطبوعات دولت آموزگار، سندیکا چه کرد؟

لایحه‌ای که دولت آموزگار برای مطبوعات تهیه کرده بود تا جایگزین قانون مطبوعات شود برای اظهار نظر به سندیکا فرستاده شد و مادر سندیکا، پس از تشکیل کمیته‌ای مخصوص و سپس گردهمایی معمرین سندیکا این لایحه را مورد بررسی قرار دادیم و به این نتیجه رسیدیم که این لایحه مطلقاً جوابگوی انتظارات جامعه از اهل قلم نیست. اظهار نظر سندیکا موجب ناراحتی آموزگار و همایون شد. کاربندی که در آن دوره کردند "ممنوع القلم" کردن و حتی در مواردی "ممنوع الورد" کردن بعضی از مطبوعاتی‌ها به محل کار بود که این عمل دولت موجبات تشنج شدیدی را در بین نویسندگان به وجود آورد بعد از سقوط آموزگار و برکناری داریوش همایون از وزارت اطلاعات و جهانگردی هبأت‌مدیره سندیکا بر علیه داریوش همایون اعلام جرم کرد و شکایت به وسیله من تسلیم دکتر محمد باهری وزیر وقت دادگستری در کابینه شریف امامی شد.

- در دوره شریف امامی نیز برای مطبوعات لایحه نوشتند.

بله، لایحه دولت شریف امامی و به طور کلی لویحی که برای مطبوعات در دولت‌های سال ۵۷ نوشته شد خواسته روزنامه‌نگاران و دست‌اندرکاران مطبوعات را برآورده نمی‌کرد.

- مایلم حکایت اعتصاب اول مطبوعات یا به تعبیر من اعتصاب صغیر مطبوعات را از زبان شما بشنویم.

● ما در دوره شریف امامی چند جلسه با او داشتیم. یک جلسه ۱۳ مهر با حضور سی تن از مطبوعات و جلسه دوم در ۱۹ مهر که ما در نخست‌وزیری در جلسه‌ای با حضور آقایان شریف امامی، آزمون، دکتر عاملی وزیر اطلاعات و جهانگردی مسائل مربوط به مطبوعات را مطرح می‌کردیم. آقای شریف امامی گفت: "تا شما مشغول صحبت هستید من بروم کاری دارم انجام بدهم". آقای شریف امامی که رفت، من به دکتر عاملی تهرانی گفتم: آقای شریف امامی که رفت ما هم جلسه را تعطیل کنیم و ادامه بحث را به روز دیگری در حضور ایشان موکول کنیم. دکتر عاملی تهرانی موافقت کرد. من از نخست‌وزیری به روزنامه اطلاعات رفتم. به دفتر روزنامه که رسیدم دیدم اوضاع تحریریه آشفته است. از یکی از همکاران پرسیدم: چه خبر است؟ گفتند: "اتاق خودت را نگاه کن". اتاق من شیشه‌ای بود و می‌توانستم توی اتاق را ببینم. سرم را به طرف اتاق برگرداندم، دیدم یک مأمور نظامی توی اتاقم نشسته است. به طرف مأمور رفتم و از او پرسیدم: شما این جا چکار دارید؟ گفت: "ما مأموریت داریم مطالب روزنامه را قبل از چاپ ببینیم و بعد از تایید ما روزنامه منتشر شود".

- شما چه گفتید و چه کردید؟

● من بلافاصله به دکتر آزمون تلفن زدم و گفتم: این مردانگی است که ما امروز صبح با شما جلسه داشتیم حالا که برگشتیم تحریریه ما این‌وضع را دارد و جریان را برای او تعریف کردم. آزمون گفت: "از جانب ما نیست و من پنج دقیقه دیگر به شما تلفن می‌کنم".

- تلفن کرد؟

● بله.

- چه پاسخی داشت؟

● گفت: "همان‌طور که به شما گفتم اینها از جانب ما نیستند از جانب ارتش به دستور مستقیم شخص شاه آمده‌اند و دولت اصلاً خبر ندارد. ولی هماهنگی کردیم و دستور گرفتیم که مأموران روزنامه‌ها را ترک کنند و الآن دستور به مأموران ابلاغ خواهد شد". من گفتم: بچه‌ها دارند بسیج می‌شوند که دسته جمعی مأموران را بیرون کنند. آزمون گفت: "نه جریان تولید نکنید مأموران همین الآن دفتر روزنامه را ترک خواهند کرد". ما هم بعد از این صحبت‌ها کاری نکردیم و مأموران خودشان دفتر روزنامه را ترک کردند.

- اما جریان در روزنامه کیهان به گونه‌ای دیگر بوده، این‌طور نیست؟

● بله. در روزنامه کیهان ظاهراً با پس‌گردنی مأموران را بیرون کرده‌اند.

- پس از آمد و رفت نظامیان در تحریریه روزنامه، چه کردید.

● هیچی گفتیم با این‌وضع ما نمی‌توانیم کار کنیم و اعتصاب کردیم و بلافاصله برای اجرای برنامه اعتصاب کمیته‌ای انتخاب شد و آن روز هر دو روزنامه کیهان و اطلاعات منتشر نشدند. و قطعنامه نویسندگان در ۴ بند صادر شد. بعد مذاکرات ما با نخست‌وزیر و دو وزیر (آزمون و عاملی تهرانی) به نتیجه رسید و کیهان و اطلاعات انتشار خود را از سر گرفتند. به دنبال این دو روزنامه، تحریریه آیندگان هم از زیر یوغ سانسور رهایی یافت.

- بعضی‌ها می‌گویند اعتصاب مطبوعات در سال ۵۷ اشتباه بوده، شما به عنوان دبیر سندیکا و یکی از تصمیم‌گیرندگان در آن روزها چه پاسخی برای منتقدان اعتصاب دارید؟

● در جریان اعتصاب مطبوعات ما با دو گروه از مطبوعاتی‌ها سر و کار داشتیم. یک گروه از اعتصاب حمایت می‌کردند و معتقد به اعتصاب بودند و گروه دیگر مخالف و اعتصاب شکن. به یاد دارم که در اولین روزهای تصمیم‌گیری برای اعتصاب به سراغ روزنامه‌نگاران مطرح آن روز و مدیران پاره‌ای از روزنامه‌ها و مجله‌ها رفتیم و با آنها مسأله را در میان گذاشتیم. عده‌ای از آنها مخالفت کردند. ما در صدد بودیم تا مجموع دست‌اندرکاران مطبوعات با هم هماهنگ باشند و موضع واحد در برابر حقوق صنفی خود داشته باشند. زمزمه‌های اعتصاب در مطبوعات بود اما ما اعتصاب نکردیم آمدند اشغال کردند.

- دقیقاً بفرمایید چه کسی و در چه زمانی دفتر روزنامه‌ها را اشغال کرد.

● ساعت ۶ صبح دوشنبه ۵ آبان و اولین روزی که از هاری به نخست‌وزیری منصوب شد و فرمان گرفت، نظامی‌ها دفتر روزنامه اطلاعات و کیهان را اشغال کردند.

- آیندگان هم در آن روز توقیف و اشغال شد.

بله، صبح نظامی‌ها ریختند و از توزیع آیندگان جلوگیری کردند و نسخه‌های آن را جمع‌آوری کردند و دفتر این روزنامه هم به دنبال دفترهای کیهان و اطلاعات اشغال شد.

- آن روز یکی از روزهای پرماجرایی تاریخ مطبوعات ایران است، درباره ماجرای آن روز بیشتر توضیح بدهید.

صبح آن روز ما را به محل کارمان راه ندادند. یک عده بیرون بودند و یک عده توی مؤسسه بودند. آنها که توی مؤسسه بودند تصمیم گرفتند یک شماره به نفع رژیم و به نفع دولت از هاری منتشر کنند. بعضی از دوستانی که توی مؤسسه بودند با کارگردانی مرحوم مهدی بهشتی‌پور در آخرین لحظاتی که روزنامه زیر چاپ می‌رفت، جلوی آن را گرفتند.

- با چه قدرتی در حضور نظامیان جلوی چاپ روزنامه را گرفتند؟

به اتکای کارگران چاپخانه که عمده آنها با رژیم مخالف بودند.

- شما معتقد نیستید که جریان اعتصاب دوم مطبوعات هم اشتباه بود؟

نه، ما مجبور به اعتصاب شدیم. ما اعتصاب نکردیم، ما را وادار به اعتصاب کردند.

- از دوشنبه ۱۵ آبان تا شنبه ۱۶ دی ۱۳۵۷.

بله، از ابتدا تا انتهای کابینه از هاری و مجموعاً ۶۱ روز طول کشید.

- نشریات وابسته به مؤسسه اطلاعات و کیهان هم که همگام با اعتصابیون بودند.

بله، کارکنان تحریری، فنی و اداری در کل نشریات اطلاعات و کیهان به همراه همکاران آیندگان و رستاخیز با سندیکا هماهنگ بودند.

- در ایام اعتصاب نشر خبرنامه سندیکا متوقف شد و "بولتن اعتصاب" را منتشر کردید.

بله، سندیکا نخستین بیانیه خود را در ۲۱ آبان ۵ روز بعد از اعتصاب و اولین شماره "بولتن اعتصاب" را ۲۴ روز بعد از اعتصاب منتشر کرد. این بولتن به پیشنهاد هیأت مشاور ایام اعتصاب به هیأت مدیره سندیکا انتشار یافت که شرح آن در جلد چهارم قلم و سیاست آمده است.

- دولت نظامی از هاری برای خاتمه اعتصاب چه اقداماتی کرد.

هر کاری که توانستند کردند اما موفق نشدند. تهدید، تطمیع، تحبیب کارگر نشد و تمام طرف‌ها بی‌اثر ماند.

- در قبال نشریاتی که به اعتصاب نپیوستند چه کردید؟

خرید آنها را تحریم کردیم و با انتشار بیانیه از طرف سندیکا از مردم خواستیم این نشریات را نخرند.

- خرید و خواندن چه نشریاتی را تحریم کردید؟

دنیا، جوانمردان، آتش، بورس، مهر ایران، مرد مبارز، ستاره اسلام، اراده آذربایجان، دیپلمات، آهنگ سیاسی، سیاست ما و مجله‌های تهران اکونومیست، کاریکاتور، خواندنی‌ها، فردوسی، جوان، سپید و سیاه، تاج ورزشی، تماشا و دیگر نشریاتی که علی‌رغم اعتصاب جامعه مطبوعات به انتشار ادامه می‌دادند را تحریم کردیم.

- قطع حقوق اعتصاب‌کنندگان برای آنان مشکلات مالی به وجود آورد و برای حل این مشکل "صندوق کمک به کارکنان مطبوعات" تشکیل شد. حساب جاری باز شد و برای کمک مالی به اعتصابیون فراخوان عمومی دادید، به چگونگی تشکیل این صندوق هم اشاره فرمایید.

دو اقدام در این زمینه سندیکا انجام داد. یکی صدور بیانیه‌ای خطاب به ملت ایران برای کمک رسانی و دوم تعیین شورایی مرکب از منتخبین سندیکاها سه گانه تحریری، فنی و اداری به منظور توزیع این کمک‌ها روی معیار صحیح بین کارگران و دیگر نیازمندان. اعضای این شورا که عنوان صندوق کمک به کارکنان مطبوعات داشت، عبارت بودند از: دبیران ۵ سندیکا نویسندگان، کارکنان و سایل ارتباط جمعی، کارگران ایران چاپ، کارگران گروه نشریات کیهان، کارگران چاپخانه آیندگان (چاپ یادگاران) و همچنین

رئیس هیأت‌مدیره و خزانه‌دار سندیکای نویسندگان و خبرنگاران. این شورا آیین‌نامه اجرایی صندوق کمک را اجرا می‌کرد و موظف بود که نحوه پرداخت کمک‌ها، به صورت وام شرافتی و چگونگی تحقیق درباره فهرست حقوق‌ها و صدور چک‌ها، را به دقت مشخص کند. حساب‌باز شد و کمک‌ها سرازیر شد.

- یورش ۲۳ آذر ۱۳۵۷ را فراموش نفرماید.

بله، در دوران اعتصاب، کارکنان نشریات اعتصاب کننده در محل کار خود حاضر می‌شدند ولی کار نمی‌کردند تا این که در سحرگاه ۲۳ آذر به دستور حکومت نظامی به محل روزنامه‌های آیندگان، اطلاعات و کیهان حمله کردند و درهای این روزنامه‌ها مهر و موم شد.

- ماجرای "روزنامه سفید" چه بود؟

چند تن از اعتصاب‌شکنان برای این که به اعتصاب کنندگان ضربه بزنند اطلاعیه‌ای دادند که "اعتصابیون روزنامه سفید منتشر می‌کنند هرکس آن را بخرد، و هر چه گران‌تر بخرد به اعتصاب کمک کرده است..." که هیأت‌مدیره سندیکا با انتشار بیانیه‌ای آن را یک توطئه خواند و این کار را از سوی اعتصاب کنندگان تکذیب کرد.

- از ملاقات هیأت‌مدیره سندیکا با شاپور بختیار بگویید.

از طرف بختیار زنگ زدند و گفت که او می‌خواهد با هیأت‌مدیره سندیکا درباره پایان اعتصاب ملاقات کند. بعد جلسه هیأت‌مدیره ومختصر بگو مگو بین هیأت، تصویب شد که به ملاقاتش برویم و به او گفتیم که ما تصمیم داشته‌ایم بعد از سقوط دولت نظامی از هاری هر کسی نخست‌وزیر شود روزنامه‌ها را بدون سانسور منتشر کنیم و این کار را انجام خواهیم داد. گفتگوی ما با دکتر بختیار به خشونت لفظی منجر شد.

- بعد از ملاقات چه کردید؟

در پیاده‌روی خیابان فرمانیه اعلامیه پایان اعتصاب را نوشتیم و امضا کردیم و فردای آن روز واحدهای مطبوعاتی کار خود را از سر گرفتند.

- از نخستین روز کاری پس از اعتصاب بگویید.

شنبه ۱۶ دی ۱۳۵۷ روزی فراموش نشدنی است. در دفتر روزنامه‌های آیندگان، اطلاعات، رستاخیز و کیهان سبدهای گل، حضورشخصیتها، دید و بازدید و تشویق‌های فراوان موجب غرور و افتخار اعتصابیون بود. و ما ضمن پذیرایی از جمع کثیری، تلاش می‌کردیم روزنامه به

موقع منتشر شود. حسین مهدیان که رابط امام خمینی با مطبوعات بود نیز آن روز صبح آمد و پیام امام خمینی به مطبوعات را آورد که باعکس ایشان و یک تیتر چهار ستونی چاپ کردیم.

- چرا اطلاعات و کیهان متن کامل پیام را در روز اول چاپ نکردند و چاپ کامل پیام به روز بعد موکول شد؟

فردای آن روز یعنی یکشنبه ۱۷ دی حسین مهدیان پیام تکمیلی را آورد و ما هم در همان روز چاپ کردیم. روز قبل متن کامل پیام امام خمینی را نداشتیم.

- دستگیری پنج تن از روزنامه‌نگاران در نیمه شب پنجم بهمن به چه علت بود؟

دولت بختیار می‌خواست زهر چشم بگیرد و به استناد ماده ۵ حکومت نظامی شماری از روزنامه‌نگاران را دستگیر کند و به زندان باغشاه‌ببرد اما از لیستی که نظامیان در اختیار داشتند توانستند فقط مهدی بهشتی‌پور، نعمت ناظری، فیروز گوران، جلیل خوشخو و مسعودمهاجر را دستگیر کنند. بازداشت شدگان نیز اطلاعیه‌ای دادند که شرح ماجرا را در جلد چهارم قلم و سیاست نوشته‌ام. خلاصه این که پس از چهار روز صبح روز دوشنبه ۹ بهمن همکاران ما آزاد شدند و در میان استقبال کثیری به محل کار خود بازگشتند.

- از شورای اجرایی روزنامه اطلاعات و چگونگی تأسیس آن بگویید.

ما برای این که روزنامه بتواند منتشر شود و گرفتاری‌هایی که بعد از انقلاب پیش آمده بود را از سر بگذرانیم شورای مرکب از ۲۱ نفر را در مؤسسه اطلاعات درست کردیم.

- ترکیب این شورا چگونه بود؟

● ۷ تن از تحریریه، ۷ تن اداری و ۷ تن کارگری.

- گویا مسؤول شورا شما بودید؟

● بله.

- وظیفه این شورا چه بود؟

● خط مشی روزنامه را معین می کرد.

- سندیکا هم که در آن روزها اشراف داشت به روزنامه‌ها.

● بله، اوضاع به هم خورده بود. مصباح‌زاده و مسعودی و دیگران رفته بودند. ما در سندیکا سیاستگذاری و برنامه‌ریزی می کردیم. اعضای هیأت مدیره سندیکا دو تا از کیهان بودند، یکی از آیندگان بود، من از روزنامه اطلاعات بودم، یکی مال رستاخیز بود. ما در سندیکا سیاستگذاری می کردیم و در محل کار خود مأمور اجرای آن سیاست بودیم.

- یعنی نظیر این شورا در کیهان و آیندگان و رستاخیز هم تشکیل شد؟

● بله.

- سوم اسفند ۱۳۵۷ گروهی در مقابل مؤسسه اطلاعات در اعتراض به پاسخ شما به مدیر عامل وقت رادیو و تلویزیون تجمع کردند، جریان چه بود؟

● کار مطبوعات در دی و بهمن روال خوبی داشت تا این که در اوایل اسفند مدیر عامل وقت رادیو و تلویزیون بیانات شدیدی و سراپاتهمت و ناسزایی علیه مطبوعات گفت که من در ۲ اسفند همان سال پاسخش را نوشتم و همان روز در روزنامه اطلاعات چاپ کردیم. اما فردای آن روز سیل نامه‌ها و تهدیدها شروع شد و گروهی در مقابل در اصلی مؤسسه اطلاعات تجمع کردند.

- وضع تحریریه‌ها هم که از اسفند متشنج شد.

● بله، مرحوم آیت‌الله دکتر مفتاح که امور مطبوعات زیر نظر ایشان اداره می شد سعی داشت که از تشنج‌ها و درگیری‌ها که موجب رکود کار مطبوعات جلوگیری کند و مشکلات مطبوعات را حل کند. اختلاف نظر از یک سو و مشکلات مالی از سوی دیگر وضع عجیبی به وجود آورده بود.

- شما به عنوان دبیر سندیکا و دبیر شورای اجرایی روزنامه اطلاعات درباره سرنوشت مؤسسه اطلاعات و رفع مشکلات جلساتی با مقامات داشته‌اید. از آن جلسات و تلاشهای شورای اجرایی بگوئید.

● بعد از انقلاب، با رفتن مسعودی‌ها امور مالی مؤسسه دچار بحران شد. من از طرف شورای اجرایی مؤسسه به ملاقات مرحوم دکتر محمد مفتاح به مسجد قبا رفتم و به ایشان گفتم که مؤسسه مشکل مالی دارد. ایشان گفت: "پیشنهاد شما چیست و چه راه حلی برای رفع مشکل دارید". گفتم: از خاندان مسعودی بهرام از همه بهتر است، کوچکترین و سالم‌ترین عضو خانواده مسعودی است. اگر چنانچه بهرام مسعودی را راضی کنیم به مؤسسه بیاید و کارها را سامان دهد مشکل حل می شود. اگر شما اجازه بدهید ما این کار را انجام دهیم. ایشان گفتند که "من به شما خبر می دهم" و فردای آن روز خبر دادند که "مانعی ندارد". جریان ملاقات را به اطلاع اعضای شورای اجرایی مؤسسه رساندم. عده‌ای مخالف ورود بهرام به مؤسسه بودند، گروهی موافق بودند. اما به هر صورت رأی‌گیری کردیم تصویب شد که بهرام بیاید. تلگراف کردیم به پاریس و سه روز بعد بهرام آمد و مقداری امور مالی را سامان داد و با امضای او مشکلات مالی مؤسسه برطرف شد. اما او پایدار نبود و نتوانست بماند و روزنامه مصادره شد.

- اولین دیدارتان با دست‌اندرکاران شورای انقلاب به چه شکل انجام شد؟

● حاج حسین مهدیان ما را دعوت کرد به منزل خودش و ما در منزل ایشان دیدار و گفت‌وگو با اعضای اولیه شورای انقلاب اسلامی داشتیم. در این ملاقات ما متوجه شدیم در آینده روال کار روزنامه با آنچه ما می‌خواستیم تفاوت دارد. چون در آن شب به وضوح بعضی از اعضای شورای انقلاب در این زمینه به ما گفتند و در آن شب بین ما کمی بگو مگو شد. تا آنجا بحث بالا گرفت که شام میزبان ماند و هر دو گروه قهر کردیم.

- چند سال پیش آقای صالحیار در سه شماره پیاپی مقاله‌ای در روزنامه اطلاعات نوشت و در آن مقاله درباره جریان جلسه شورای انقلاب و مطبوعات نوشته بود که به توافق رسیدیم. شما در این جا می‌گویید به توافق نرسیدیم. بالاخره به توافق رسید یا نه؟!

● به توافق نرسیدیم. آقای صالحیار حتماً فراموش کرده‌اند. ما قهر کردیم و بلند شدیم و فردای آن روز حاج حسین مهدیان میزبان ما که آن‌ها فروش بود نزدیک مؤسسه اطلاعات و از گذشته‌های دور با ما آشنا بود آمد ناهارخوری اطلاعات. در آن روز من و بهشتی‌پور داشتیم ناهار می‌خوردیم. آمد بالای سر ما گفت: "دیشب کار بدی کردید". من هم گفتم: تو که به ما نگفتی چه کسانی می‌آیند زمینه را دست ما ندادی. به ما گفتی شام بیایید خانه ما. ما هم که با تو رفیق بودیم آمدیم. نمی‌دانستیم که چه کسانی می‌آیند. باید به آنها هم می‌گفتی که مادر منزل تو حضور داریم تا آنها هم آمادگی ذهنی داشته باشند. ما آمدیم تند با ما برخورد شد. البته نه همه آقایان. بعضی از آنها با ما تند برخورد کردند. مثلاً مرحوم مطهری بسیار خوب با ما برخورد کرد و سعی داشت قضیه فیصله پیدا کند و منظور طرفین را یاد آور می‌شد. اما یک نفر دیگر به ما گفت: "ما به شما نیازی نداریم و کار خودمان را دنبال می‌کنیم".

- درگیری شما و به‌طور کلی سندیکا و مطبوعات در سالهای نخست انقلاب که با شورای انقلاب نبود. شما با وزارت اطلاعات و تبلیغات که بعدها به وزارت ارشاد ملی تغییر نام داد، مشکل داشتید. این‌طور نیست؟

● بله ما با آن وزارتخانه مشکل داشتیم.

- این مشکل از کجا شروع شد؟

● از پیش‌نویس لایحه‌ای که برای قانون مطبوعات نوشتند. ما جلوی آنها ایستادیم و در مخالفت با قانون پیشنهادی آنها مطالبی در بولتن سندیکا و جاهای دیگر نوشتیم و مقابلشان موضع‌گیری کردیم.

- نامه‌ای هم به مرحوم مهندس مهدی بازرگان نوشتید.

● بله، ما نامه سرگشاده شدیدی نوشتیم به مرحوم مهندس بازرگان. در آن نامه نوشته بودیم: آقای مهندس ما از شما توقع نداشتیم. این چه قانونی است که وزارتخانه زیر مجموعه شما برای مطبوعات پیشنهاد می‌کند. این که بدتر از قانون سابق است. خلاصه وضع بد شد. امدولت مرحوم بازرگان مقصر نبود. گروه فشار دفتر پیغام امروز و جاهای دیگر را تصرف کرد و روزنامه‌ها وضع دیگری پیدا کردند.

- جلسه ۲۲ فروردین ۱۳۵۸ گرداندگان سندیکا با متصدیان وزارت اطلاعات و تبلیغات هم به جایی نرسید؟

● نه خیر! به جایی نرسید. فردای آن روز هم مجمع سندیکا را تشکیل دادیم. اعضای هیأت مدیره تصمیم گرفتند استعفا دهند، که قاطع رد شد. به دنبال آن روزنامه‌ها مصادره شدند.

- از فاصله صدور حکم مصادره تا خروج شما از مؤسسه اطلاعات بگویید.

● خبر مصادره مؤسسه‌های اطلاعات و کیهان به ما رسیده بود. یک روز یک آقای از بنیاد مستضعفان آمد و در جلسه شورای اجرایی شرکت کرد و فردی را به عنوان مدیر مؤسسه به اعضای شورا معرفی کرد و گفت: "ایشان از امروز سرپرست مؤسسه اطلاعات و ایران چاپ هستند". ما هم بلافاصله به دوستان گفتیم به این ترتیب این آقا مسؤولیت کل مؤسسه را بر عهده دارند. سرپرست منصوب شده از طرف بنیاد کار خود را آغاز کرد. در ابتدای کار به علت عدم آشنایی با کار مؤسسه مشکلاتی داشت. اما به هر صورت در شهریور همان سال تقریباً اعضای مؤثر سندیکا را از مؤسسه کنار گذاشتند که نفر اولش من بودم.

- پس از آن چه کردید؟

● رفتیم خانه نشستیم.

- چرا به کار وکالت ادامه ندادید؟ شما که مشاور حقوقی سازمان‌های مختلف و از جمله مؤسسه اطلاعات هم بودید؟

● در کانون وکلان نیز ۱۷۰ یا ۱۸۰ نفر را تصفیه کردند که من هم جزو آنها بودم.

- به چه جرمی؟

● به جرم همکاری با رژیم پهلوی.

- از خودتان دفاع نکردید؟

چرا گفتم که من نه تنها با رژیم پهلوی همکاری نکرده‌ام بلکه مبارزه هم کرده‌ام. اما شرایط طوری بود که کسی گوش نمی‌داد. در نتیجه گنج عزلت را گرفتم و در خانه نشستم و فراغتی پیدا کردم.

- فکر نوشتن کتابهای مشروطه‌سازان، چهار جلد قلم و سیاست و زنده‌یاد جهان پهلوان تختی در همین ایام شکل گرفت؟

بله، البته من دو نفر دوست مشوق داشتم. یکی مرحوم مهدی بهشتی‌پور و دیگری نعمت‌الله ناطری. حوصله نداشتیم ولی این دو نفر به من می‌گفتند "تو از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۸ از فعالان مطبوعات بودی، حیف است که خاطراتت را ننویسی".

- از چه تاریخی شروع به نوشتن این کتابها کرده‌اید.

از تابستان ۱۳۵۸ که دو روزنامه بزرگ را مصادره کردند و تقریباً همه اعضای مؤثر سندیکا کنار گذاشته شدند.

- انتظار داشتید کنار بروید؟

اصلاً و ابداً. ما انتظار نداشتیم با ما این معامله بشود. ما نقش مؤثری در سندیکا و جریان انقلاب داشتیم. منتهی خُب شد دیگه. اوضاع واحوال جور دیگری شد.

- شما از نسل مطبوعاتی‌هایی هستید که پس از شهریور ۱۳۵۸ تا سالها در سکوت مطلق بودید، چطور شد که دوباره یکی پس از دیگری به فکر نوشتن افتادید. فکر می‌کنم فعالیت‌های نوشتاری و نشر بعضی از هم‌نسلان شما مثل آقای محمود طلوعی و دیگران که گاه با نام مستعار نیز فعالیت می‌کردند، روحیه شما را تقویت کرد تا فعالیت‌هایتان را از سر بگیرید.

بله، دقیقاً همین‌طور است که می‌گویید. اول بار پس از انقلاب آقای محمود طلوعی با نام محمود مشرقی شروع کرد به ترجمه کردن. ابتدا هم ما نمی‌دانستیم این محمود مشرقی همان محمود طلوعی است. من یادم هست که برای چاپ جلد اول قلم و سیاست با اومشورت کردم. چون دوست پنجاه ساله ما بود. گفت: "بده من نگاه کنم". نگاه کرد و گفت: "فکر نمی‌کنم بگذارند در بیاد" و حدود سه سال طول کشید تا درآمد.

- چرا سه سال؟ مشکل چه بود؟

بیشتر روی جریان ملی شدن صنعت نفت بود.

- پس از انتشار قلم و سیاست چند نقد مفصل درباره نوشته‌های شما در این کتاب چاپ شد. آن نقدها را خوانده‌اید؟

بله. مفصل. یکی در مجله آقای سیدهادی خسروشاهی چاپ شد.

- مجله فرهنگ و تاریخ معاصر؟

بله.

- به‌رغم این ردیه‌ها شما باز هم بر عقیده اولیه خودتان هستید؟

بله، چون من شاهد و ناظر ماجراها بوده‌ام و با باور خودم نوشته‌ام.

- از اسناد و بر جای مانده‌ها هم بهره گرفته‌اید.

بله، از آرشیو مجلس بهره بردم آن هم به لطف جناب آقای حائری. چون از قدیم ایشان را می‌شناختم پدرش عضو اداری مجلس بود و می‌آمد آنجا می‌نشست. بعدها به من گفت: "آرزو داشتم در دهه بیست و سی مثل تو در مطبوعات فعال باشم" وقتی که رفتیم و به ایشان گفتم می‌خواهم کتاب بنویسم و مدارکی می‌خواهم هر چه میسر بود و مقدور بود بی‌دریغ در اختیارم گذاشت.

- فقط به اتکای کتابخانه مجلس این آثار را فراهم آورده‌اید؟

خیر، از دوستان، آرشیو خودم و آرشیو روزنامه اطلاعات هم بهره بردم ۱۵ سال طول کشید تا کتاب را به ناشر سپردم.

- در فاصله این ۱۵ سال و پس از آن با مطبوعات هم همکاری داشتید.

به صورت حرفه‌ای خیر. با مجله‌های حقوقی همکاری کردم. در نشریه کانون وکلا فعالیت داشتم و گهگاه مقاله‌هایی نوشته‌ام که مثلاً یکی از آنها در پژوهشنامه تاریخ مطبوعات ایران چاپ شد.

- با نام پوشیده هم مطلب نوشته‌اید؟

● چه مطلبی؟

- خبرنگار قدیمی در مجله ایران فردا شما بودید.

● بله.

- مقاله‌ای هم از شما در روزنامه فتح خوانده‌ام.

● بله، یک مورد درباره موکلم مطلب نوشتیم. بعد از دوم خرداد ۷۶ مقاله‌ها و نقدهایی برای روزنامه‌ها نوشتیم و یا با آنها مصاحبه کردم.

- در حال حاضر مشغول چه کاری هستید؟

● علاوه بر کار وکالت، در صدد چند کار را به سامان برسانم: یکی تصمیم دارم جلد پنجم قلم و سیاست را منتشر کنم. اما نه همه سیاست بلکه حوزه سیاست دولت موقت و مطبوعات را. دیگر این که دلم می‌خواهد تجربه‌های مطبوعاتی و حقوقی خود را که در حقیقت سرگذشت امر سیاست و قضا در شصت سال اخیر است را مکتوب کنم. کار دیگری که وظیفه دارم چاپ آن را پی‌گیری کنم خاطرات مرحوم علی اردلان است.

- سالها با مرحوم علی اردلان و چند تن دیگر اسناد نهضت مقاومت ملی را جمع‌آوری می‌کردید، قصد چاپ آن مجموعه را ندارید؟

● بله، حدود ۱۵ سال من و آقای اردلان و ۷ نفر دیگر اسناد نهضت مقاومت ملی را جمع‌آوری کردیم. با فرد فرد دانشجویان اپوزیسیون که از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ در خارج از کشور فعالیت می‌کردند مصاحبه کردیم. تمام سعی ما این است که در این مجموعه بتوانیم تصویر درستی از صبح ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا غروب بهمن ۱۳۵۷ به خوانندگان ارائه دهیم.

- در چند جلد؟

● ۲۴ جلد.

- کار الان در چه مرحله‌ای است؟

● یک گروه جوان مشغولند و مراحل نهایی تدوین این مجموعه را دنبال می‌کنند.

- آقای سفری خیلی وقت‌تان را گرفتیم از این که با صبر و حوصله به پرسشهای ما پاسخ دادید سیاسی‌گزاریم.

● من هم از شما متشکرم که این امکان را به من دادید. نکته‌ای می‌خواهم در پایان این مصاحبه به هم‌نسلان خودم بگویم: دوستان! بر من هر چه گذشته بی‌ریا گفتم و نوشتم. امیدوارم که شما هم حوصله و جرأت را با هم تلفیق کنید و از آن دوره بگوئید و بنویسید. ×

۱- دریغ و درد که کمتر از یک ماه پس از انجام این گفت و گو، در ۳۰ بهمن ۱۳۸۰ سفری به دیار باقی سفر کرد. یادش گرامی و روانش آرمیده باد.